

واکاوی اصول مورد استفاده ملاصدرا در تصویر معاد جسمانی

رضا اکبری*^۱؛ سید علی مؤمنی^۲

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)

۲. کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱/۲۵؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۴/۱۶)

چکیده

ملاصدرا در کتاب‌های مختلف خود درباره معاد به عنوان اعتقادی محوری و اثرگذار سخن گفته است. از نظر او معاد به صورت روحانی و جسمانی محقق است. او معاد جسمانی را به یاری اصولی برآمده از نظام فلسفی خود به اثبات رسانده است. فارغ از هم‌سانی فراوانی که در تصویر معاد جسمانی در آثار گوناگون او دیده می‌شود، شمار اصول مورد استفاده او در این آثار متفاوت بوده و از شش تا دوازده اصل را در بر می‌گیرد. تجمیع این اصول با حذف موارد تکراری، شانزده اصل را در اختیار پژوهش‌گر قرار می‌دهد که مجموعه‌ای از اصول خداشناختی، انسان‌شناختی و وجودشناختی را دربرمی‌گیرد. طراحی چگونگی پیوند این اصول با یکدیگر برای رسیدن به مقصود ملاصدرا در اثبات معاد جسمانی، با همان تصویری که خود در اختیار ما می‌گذارد، روشن می‌کند که ملاصدرا در تصویر معاد جسمانی، از دو زبان وجودمحور و ماهیت‌محور بهره می‌گیرد. توجه به بیش‌تر انسان‌ها که با زبان ماهیت‌محور سخن گفته و این زبان را فهم می‌کنند، ملاصدرا را ناگزیر به استفاده از این زبان ساخته است و گرنه او با ادبیات وجودمحور - که در برخی از اصول او نیز دیده می‌شود - می‌تواند تصویر مطلوب خود را اثبات کند. این نکته اساسی، زمینه‌ای برای پژوهش‌گر فراهم می‌سازد تا نظریه ملاصدرا را در دو قالب زبان ماهیت‌محور یا وجودمحور تقریر کند یا همانند خود او تعبیرهای دوگانه را هم‌زمان به کار بندد.

واژگان کلیدی

ملاصدرا، معاد جسمانی، زبان وجودمحور، زبان ماهیت‌محور، اصول فلسفی حکمت متعالیه.

مقدمه

مسئله معاد بخش مهمی از آموزه‌های دینی و اندیشه فلسفی را تشکیل می‌دهد. چون مسئله معاد در آموزه‌های دینی جایگاه والایی دارد، هیچ فیلسوف مسلمان صاحب‌نظری را نمی‌یابیم مگر اینکه بخش گسترده‌ای از اندیشه خود را به آن اختصاص داده است.

بی‌گمان در این میان فیلسوف نوآوری مانند ملاصدرا جایگاه ویژه‌ای دارد. او بخش زیادی از نوشته‌های خود را به این بحث اختصاص داده است؛ به گونه‌ای که یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های فلسفی او، تقریر مسئله معاد جسمانی است.^۱

ملاصدرا کم‌وبیش در تمام آثاری که به معاد جسمانی پرداخته، نخست اصولی را برشمرده که دیدگاه خود را درباره معاد جسمانی برآمده از آنها می‌داند. چیش این اصول در تمام نوشته‌های او تقریباً به گونه‌ای است که خواننده را گام به گام به مقصودش - که گویا بیش‌تر تصور و تبیین درست معاد جسمانی است تا اثبات آن - رهنمون می‌شود.

مسئله اساسی اینجا است که این اصول در کتاب‌های گوناگون ملاصدرا به صورت‌های مختلف آمده است. او در برخی کتاب‌ها به آوردن شش اصل، در برخی به آوردن هفت اصل، در بعضی به یازده و در بعضی نیز به دوازده اصل بسنده کرده است. پرسش مهم این است که اصول مورد نیاز او برای تقریر نظریه‌اش درباره معاد جسمانی کدام است؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است این اصول در کتاب‌های مختلف ملاصدرا به صورت مستقیم پی‌گیری شود تا معلوم گردد که رابطه این اصول با هم چگونه است و از ارزیابی این اصول با یکدیگر در کتاب‌های مختلف او و توجه به نقش هر یک در روند بحث، به این نتیجه برسیم که ملاصدرا در نظریه خود به کدامیک از آنها نیازمند است. در گام بعدی معلوم می‌شود که ملاصدرا از دو زبان وجودمحور و ماهیت‌محور یاری جسته است. این نکته‌ای است که در ادامه مقاله روشن می‌گردد.

۱. ملاصدرا درباره معاد روحانی نیز سخن گفته است ولی مباحث او در این زمینه تفاوت چندانی با ابن‌سینا ندارد. برای توضیح نظریه ابن‌سینا درباره معاد روحانی نک: اکبری، ۱۳۸۹، ص ۱۱-۲۷.

۱. چگونگی مطرح شدن اصول در کتاب‌های مختلف

ملاصدرا در شش کتاب فلسفی خود بخش جداگانه‌ای را به تبیین معاد جسمانی اختصاص داده است. وجه مشترک این شش کتاب آن است که ملاصدرا در همه آنها کم و بیش یک راه را پیموده است؛ این که اثبات معاد جسمانی بسته به فهم درست اصولی است که آنها را در کتاب‌های فلسفی خود اثبات کرده است. او در هر شش کتاب، نخست اصولی را بیان می‌کند و سپس خواننده را گام به گام به سر منزل مقصود که فهم دقیق و عقلانی معاد جسمانی است می‌رساند و آنگاه اثبات می‌کند که با توجه به این اصول، نه تنها معاد جسمانی امری دور از دست‌رس و بعید نیست، بلکه عقلانی‌ترین نوع توجیه معاد و جاودانگی پس از مرگ می‌باشد که هم مؤید به دلایل عقلانی و اصول فلسفی است، و هم مراد شرع مقدس نیز در حقیقت همین گونه معاد است. از نظر او با اعتقاد به این تفسیر است که در برخورد با اخبار و روایات از کمند تأویل آیات می‌رهیم و دچار مشکلات و شبهاتی، مانند شبهه آکل و مأکول و اعاده معدوم که معاد را با کیفیت جسمانی بودن خدشه‌دار می‌کند، نمی‌شویم (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۹۵).

اختلاف اصولی را که ملاصدرا برای طرح فلسفی معاد جسمانی به کار گرفته است، می‌توان در دو ساحت شکل ظاهری طرح اصول و محتوای آنها جست‌وجو کرد. روشن‌ترین اختلاف به تعداد این اصول باز می‌گردد. به لحاظ تعداد می‌توان کتاب‌های ملاصدرا را به چهار دسته اصلی تقسیم کرد:

۱. کتاب‌هایی که دربردارنده شش اصل اند. تنها کتاب مفاتیح‌الغیب چنین است؛
 ۲. کتاب‌هایی که دربردارنده هفت اصل اند و عبارت‌اند از: العرشیه، المبدأ و المعاد و الشواهد الربوبیه؛
 ۳. کتاب‌هایی که دربردارنده یازده اصل اند. تنها کتاب اسفار چنین است؛
 ۴. کتاب‌هایی که دربردارنده دوازده اصل اند. تنها کتاب زادالمسافر چنین است.
- مقصود از تغییر محتوایی، تغییر در ترتیب چینش اصول، بودن یا نبودن یک اصل یا حذف یک اصل و جایگزینی آن با اصلی دیگر است.

۲. بیان اصول در کتاب‌های مختلف ملاصدرا

مراجعه به کتاب‌های ملاصدرا در زمینه اصول مربوط به معاد جسمانی و توجه به آنچه او با عنوان اصل از آن یاد کرده است، جدول زیر را در اختیار ما قرار می‌دهد. البته در این جدول اصول به گونه‌ای کوتاه شده‌اند تا خواننده تصویر اولیه‌ای از شیوه طرح آنها در کتاب‌های ملاصدرا به دست آورد. در ادامه هر یک از این اصول به مناسبت مقاله توضیح داده شده‌اند.

جدول کیفیت چینش اصول در شش کتاب

شماره	نام کتاب	زادالمسافر	اسفار	المبدأ و المعاد	العرشیه	الشواهد الربوبیه	مفاتیح الغیب
۱	اصالت وجود	اصالت وجود	اصالت وجود	شیئیت شیء به صورت آن است	شیئیت شیء به صورت آن است	شیئیت شیء به صورت آن است	شیئیت شیء به صورت آن است
۲	تشخیص به وجود است	تشخیص به وجود است	تشخیص انسان به نفس او است که صورت ذاتش است	تشخیص به وجود است	تشخیص به وجود است	تشخیص به وجود است	تشخیص به وجود است
۳	حقیقت وجود قابل شدت و ضعف است	حقیقت وجود قابل شدت و ضعف است	حقیقت وجود قابل شدت و ضعف است	تشخیص به وجود است	حرکت جوهری	حرکت جوهری	حرکت جوهری
۴	حرکت جوهری	حرکت جوهری	حرکت جوهری	تساوق وحدت و وجود (تناسب وحدت شخصی هر مرتبه با وجود آن مرتبه)	اثبات صورت و مقدار مجرد از ماده	اثبات صورت و مقدار مجرد از ماده	اثبات صورت و مقدار مجرد از ماده
۵	شیئیت شیء به صورت آن است	شیئیت شیء به صورت آن است	شیئیت (فعلیت) شیء به صورت آن است	اثبات صورت و مقدار مجرد از ماده	تجرد قوه خیال	تجرد قوه خیال	تجرد قوه خیال
۶	هویت بدن و تشخیص آن به نفس است	تساوق وحدت و وجود (تناسب وحدت شخصی هر مرتبه با وجود آن مرتبه)	تساوق وحدت و وجود (تناسب وحدت شخصی هر مرتبه با وجود آن مرتبه)	صور غائب از حس، به نفس قیام صدوری دارند	صور غائب از حس، به نفس قیام صدوری دارند؛ مثال خدا بودن نفس	صور غائب از حس، به نفس قیام صدوری دارند؛ مثال خدا بودن نفس	صور غائب از حس، به نفس قیام صدوری دارند؛ مثال خدا بودن نفس

۷	تجرد قوه خیال در عالمی میان دو عالم طبیعت و عقول	هویت و تشخیص بدن به نفس است	حقیقت ماده که موجودات حادث به آن نیاز دارند، جز امکان و استعداد که همان ضعف وجود است نیست. تقسیم نفوس بر مبنای عقول به دو دسته	تصورات، اخلاق و ملکات نفسانی آثار خارجی دارند	حقیقت طبایع واجسام غیر از قوه و استعداد نیست. تقسیم نفوس به دو دسته
۸	صور خیالی، به نفس قیام صدوری دارند	تجرد قوه خیال در عالمی میان دو عالم طبیعت و عقول			
۹	ابصار ناشی از اختراع صورت‌های ادراکی توسط نفس و در صقع نفس است	صور خیالی، به نفس قیام صدوری دارند			
۱۰	انحصار تعدد عوالم در سه عالم	اثبات صورت و مقدار مجرد از ماده			
۱۱	تنها نفس انسان در هر سه عالم ثابت و متشخص می‌ماند	تعدد عوالم سه گانه و اینکه تنها نفس انسان در هر سه عالم ثابت می‌ماند			
۱۲	مرگ بر خلاف دیدگاه حکمای طبیعی، استکمال نفس و استقلال وجودی‌اش از بدن است				

با سنجش اصول ذکر شده در این کتاب‌ها و حذف موارد تکراری، با شانزده اصل روبه‌رو هستیم که ملاصدرا در هر یک از کتاب‌های خود، برخی از آنها را به صورت مستقل، و برخی را در ضمن اصولی دیگر آورده است. این شانزده اصل به ترتیب بیش‌ترین تعداد موارد تکرار عبارت‌اند از:

۱. شیئیت شیء به صورت آن است. این اصل در هر شش کتاب به صورت مستقل و جدا آمده است. این اصل به ترتیب در کتاب الشواهد الربوبیه، المبدأ و المعاد، العرشیه و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل نخست، و در کتاب زادالمسافر و اسفار به عنوان اصل پنجم است.

۲. تشخیص به وجود است (مساوقت وجود و تشخیص). این اصل نیز در هر شش کتاب به صورت مستقل آمده است. این اصل در کتاب‌های الشواهد الربوبیه، اسفار، زادالمسافر، العرشیه و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل دوم، و در کتاب المبدأ و المعاد به عنوان اصل سوم است.

۳. وجود دارای حرکت اشتدادی است (در تعبیر ماهوی: حرکت در جوهر صحیح است). این اصل در پنج کتاب آمده است. در الشواهد الربوبیه، العرشیه و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل سوم، و در کتاب زادالمسافر و اسفار به عنوان اصل چهارم آمده است.

۴. صور و مقادیر مجرد از ماده وجود دارند. این اصل نیز در پنج کتاب آمده است. در الشواهد الربوبیه، العرشیه و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل چهارم، در المبدأ و المعاد به عنوان اصل پنجم، و در اسفار به عنوان اصل دهم می‌باشد.

۵. قوه خیال مجرد است. این اصل نیز در پنج کتاب ذکر شده است. در الشواهد الربوبیه، العرشیه و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل پنجم، در زادالمسافر به عنوان اصل هفتم، و در اسفار به عنوان اصل هشتم است.

۶. صور ادراکی به نفس قیام صدوری دارند. این اصل نیز در پنج کتاب آمده است. در الشواهد الربوبیه، المبدأ و المعاد و مفاتیح‌الغیب به عنوان اصل ششم، در زادالمسافر به عنوان اصل هشتم، و در اسفار به عنوان اصل نهم است.

۷. هویت و تشخیص بدن به نفس است. این اصل در سه کتاب به صورت مستقل آمده است. در اسفار به عنوان اصل هفتم، در زادالمسافر به عنوان اصل ششم، و در المبدأ و المعاد به عنوان اصل دوم است. از سوی دیگر، این اصل در کتاب‌های الشواهد الربوبیه و مفاتیح‌الغیب در ضمن اصل نخست آمده است.

۸. تصورات، خلیقات و ملکات نفسانی منشأ آثار خارجی‌اند. این اصل در چهار کتاب آمده است. در کتاب العرشیه به عنوان اصل هفتم و در کتاب‌های الشواهد الربوبیه، المبدأ و المعاد و مفاتیح‌الغیب در ذیل اصل ششم آمده است.

۹. وجود اصیل است. این اصل در دو کتاب اسفار و زادالمسافر به عنوان اصل نخست آمده است. در کتاب العرشیه نیز در ضمن اصل سوم آن کتاب - یعنی پذیرش حرکت اشتدادی وجود - طرح شده است.^۱

۱۰. عوالم وجود سه عالم است. این اصل، در اسفار به عنوان اصل یازدهم، در زادالمسافر به عنوان اصل دهم، و در کتاب المبدأ و المعاد نیز ضمن اصل پنجم آمده است.

۱۱. تنها نفس انسان است که صلاحیت حضور در عوالم سه‌گانه وجود را با حفظ تشخیص خود دارد. این اصل تنها در کتاب زادالمسافر به عنوان اصل یازدهم و در کتاب اسفار در ادامه اصل یازدهم آمده است. البته این اصل - به صورت ضمنی و نه تصریحی - در درون اصل پنجم کتاب المبدأ و المعاد نیز قابل مشاهده است.

۱۲. وجود و وحدت مساوق‌اند. این اصل در دو کتاب آمده است. در اسفار به عنوان اصل ششم و در کتاب المبدأ و المعاد به عنوان اصل چهارم است.

۱۳. حقیقت وجود، مشکک است. این اصل در دو کتاب اسفار و زادالمسافر به عنوان اصل سوم آمده است.

۱۴. حقیقت ماده جز ضعف در وجود و امکان ذاتی و استعدادی نیست و نفوس به دو

۱. بنابراین هر چند که ملاصدرا در العرشیه به ظاهر هفت اصل آورده ولی در واقع این کتاب را باید دربردارنده هشت اصل بدانیم. این نکته در مورد دیگر کتاب‌ها نیز صدق می‌کند. این تفاوت در جایی رخ می‌دهد که ملاصدرا یکی از اصول را در ضمن اصل دیگر آورده باشد.

دسته تقسیم می‌شوند. این اصل در دو کتاب الشواهد الربوبیه و المبدأ و المعاد به عنوان اصل هفتم آمده است.

۱۵. ابصار از طریق اختراع صورت شیء خارجی در نفس حاصل می‌شود. این اصل به صورت مستقل تنها در کتاب زادالمسافر به عنوان اصل نهم و در کتاب اسفار در ذیل اصل نهم آمده است.

۱۶. مرگ طبیعی ناشی از اشتداد نفس است. این اصل تنها در کتاب زادالمسافر به عنوان اصل دوازدهم آمده است.^۱

برای توضیح این اصول، ملاک ترتیب را کتاب اسفار - مهم‌ترین دایرةالمعارف فلسفی دربردارنده اندیشه‌های ملاصدرا - قرار می‌دهیم. در این کتاب یازده اصل آمده است. پس از توضیح این یازده اصل، پنج اصل باقی‌مانده را نیز توضیح می‌دهیم تا هر شانزده اصل ارائه شده توسط ملاصدرا توضیح شایسته خود را بیابند.^۲

اصل اول- وجود اصیل است و از معقولات ثانی و یا امور انتزاعی نیست، بلکه امری عینی است که در ذهن مابازائی ندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۸؛ ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۵) و اشاره به آن صرفاً از راه عرفان شهودی ممکن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۵).

اصل دوم- تشخیص هر موجودی اعم از مجرد و مادی به وجود آن است. تشخیص و وجود دو امر مساوق با هم‌اند؛ یعنی دو مفهوم متفاوت‌اند که مصداق واحدی دارند. از این رو، تشخیص از ناحیه عوارض مشخصه نیست. ممکن است کل عوارض مشخصه، مانند زمان، مکان و ... تغییر کند، ولی شخص همان شخص باقی بماند. آن چه مشائیان عوارض مشخصه دانسته‌اند، در واقع نشانه‌های تشخیص‌اند. به سخن دیگر، کارکرد عوارض، کارکرد معرفت‌شناختی است و نه وجودشناختی. کارکرد معرفت‌شناختی عوارض نیز از آن عوارض بما هو شخص نیست، بلکه این نشانه بودن نیز به صورت بدلیت است؛ به گونه‌ای

۱. البته ملاصدرا مثلاً در کتاب اسفار درباره علت مرگ سخن گفته ولی آن را با عنوان اصل نیاورده است.

۲. فارغ از اصول مورد استفاده ملاصدرا در تقریر نظریه خود، می‌توان بازسازی نظریه او را در کتاب جاودانگی در ذیل نظریه افلوطینی - صدرایی پی‌گیری کرد. نک: اکبری، ۱۳۸۲.

که حتی ممکن است یک عرض از نوعی به نوع دیگر تبدیل شود ولی شخص دارای آن عرض همان شخص قبلی بماند. به عبارت دیگر، کارکرد معرفت‌شناختی عوارض مثل کارکرد وجودشناختی مزاج است. مزاج یک فرد در طول عمر او تغییرهای فراوانی می‌کند ولی این تغییرها سبب نمی‌شود که یک شخص را شخص دیگر به شمار آوریم. تغییر عوارض نیز هر اندازه فراوان باشد، تأثیری در تغییر شخص ندارند؛ زیرا ملاک تشخیص و شخص شدن وجود است.^۱

اصل سوم- وجود به ذات بسیط خود که بدون هر گونه ترکیب خارجی و ذهنی است، دارای افراد متعدد است که تفاوت آنها از ناحیه فصل، یا عرض خاص ایجادکننده صنف یا عوارض تشخیص‌بخش نیست، بلکه تفاوت افراد وجود از ناحیه شدت و ضعف، تقدم و تأخر، و شرافت و خست در ناحیه ذات هر وجودی است. به سخن دیگر، وجود در عین وحدت دارای کثرت است که این عامل کثرت را نباید خارج از مرتبه وجودی دنبال کرد. آنچه به عنوان ماهیت‌ها شناخته می‌شوند، مفاهیمی هستند که از مرتبه وجودی، بدون لحاظ حیثیتی خارج از ذات وجود، انتزاع می‌شوند و به نحو بالذات بر آن مراتب وجودی صادق‌اند. اگر گفته می‌شود که مراتب شدید و ضعیف وجود، انواع متخالف هستند، به اعتبار این ماهیت‌هاست، وگرنه در ناحیه وجود تخالفی نداریم، و تفاوت مراتب وجود، همچنان که گفته شد، به دلیل اموری همچون شدت و ضعف و ... است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۶؛ ۱۳۸۱، ص ۱۸).

اصل چهارم- وجود دارای حرکت اشتدادی از مراتب ضعیف به مراتب قوی و در حال تکامل است. حرکت امری متصل و غیر قار است که اجزای بالفعل ندارد. ماهیت امری اعتباری و منتزع از حد و مراتب وجود است و در نتیجه، ماهیت‌های منتزعی که به ازای مراتب وجود در حال حرکت هستند، تحقق بالفعل ندارند، بلکه همگی به یک وجود موجودند. چون حرکت امری متصل است، حدود مفروض آن، دارای وحدت بالاتصال

۱. در باره این نکات نک: ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۸؛ ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۵؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۲؛ ۱۳۶۱، ص ۲۴۶؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۶؛ ۱۳۵۴، ص ۳۸۶.

بوده و این وحدت ناشی از وجود است. هر چه وجود شدیدتر می‌شود، کمالات مراتب بیش‌تری را در بر می‌گیرد؛ برای مثال، حیوان در مقایسه با نبات کمالات بیش‌تری دارد؛ به گونه‌ای که افزون بر تغذیه، رشد و تولید مثل، دارای ادراک جزئی و حرکت ارادی نیز هست. انسان نیز در مقایسه با حیوان از کمالات بیش‌تری برخوردار است و علاوه بر کمالات حیوان، دارای قوه عقل نیز هست. تعبیر ماهوی اشتداد وجودی، حرکت جوهری است. جوهر در جوهریت خود استحاله ذاتی را پذیرفته و اشتداد می‌یابد. ملاصدرا این سخن مشائیان را که هر حد از حدود حرکت یک نوع جداگانه است، درست می‌داند اما آن را مقید به قیدی می‌کند مبنی بر این که این انواع، وجود بالفعل ندارند؛ زیرا حدود حرکت، حدود بالفعل نیستند. گواه ملاصدرا بر این ادعا آن است که اگر انواع متزع از حدود حرکت را بالفعل متحقق بدانیم، لازم می‌آید که امر نامتناهی در میان دو حد محصور گردد که عقلا محال است. این نکته تأکیدی دوباره است بر این که ملاک تشخیص وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۶؛ ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۸؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۲؛ ۱۳۶۱، ص ۲۴۶-۲۴۷؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۶).

اصل پنجم- شیء بودن هر موجود مرکب از صورت و ماده، به صورت آن است. شمشیر به اعتبار تیزی خود شمشیر است و حیوان به اعتبار حیوان بودن خود، یعنی ادراک و حرکت ارادی حیوان است و نه به اعتبار بدنش. ملاصدرا رابطه صورت و ماده را، رابطه کمال و نقص می‌داند که ناقص در مقام تحقق خود به کامل نیازمند است اما کامل در مقام تحقق بی‌نیاز از ناقص است. اگر بتوان صورت یک شیء را بدون ماده آن موجود دانست، خللی به شیئیت آن وارد نمی‌شود. ماده در این‌همانی و حقیقت شیء نقشی ندارد؛ زیرا در حقیقت، ماده چیزی جز حامل قابلیت وجود نیست. سرّ نیازمندی برخی اشیا به ماده به خاطر ضعف وجودی آنهاست؛ برخی از صورت‌ها نمی‌توانند بدون ارتباط وجودی با چیزی که بتواند لوازم تشخیص، امکان وقوع و استعداد آنها را حمل کند، به نحو متشخص وجود پیدا کنند اما هنگامی که وجود آن اشیا تمامیت یابد، بدون ماده نیز امکان تحقق دارند. بنابراین، چنین اشیایی در مقام نقص خود ممکن بالقوه هستند. به همین علت از نظر ملاصدرا برخی اندیشمندان همچون سید صدرالدین دشتکی، بر اتحادی بودن رابطه

صورت و ماده رأی داده‌اند.^۱ ملاصدرا در مقام نشان دادن رابطه ماده و صورت از یک تمثیل سود می‌برد. نیازمندی طفل به گهواره به علت ضعف وجود است و نباید این نیازمندی را همیشگی دانست. با رشد کودک این نیاز نیز از میان می‌رود. برخی صورت‌ها هم به خاطر ضعف در جوهریت خود نیازمند ماده‌اند. ازاین‌رو، هم‌چنان که گهواره در تقویم طفل نقشی ندارد، ماده نیز در تقویم شیء بی‌تأثیر است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۸۲-۳۸۴).

ملاصدرا این حقیقت را با بیان دیگری نیز توضیح داده است. ماهیت دارای دو اعتبار است: اعتبار کثرت و تفصیل و اعتبار وحدت و اجمال. در صورتی که ماهیت به اعتبار نخست لحاظ شود، دارای اجزایی خواهد بود که هر جزء دارای ما به ازائی مفهومی، یعنی جنس و فصل است. اما اگر ماهیت را به اعتبار دوم در نظر آوریم، امری بسیط و بدون جزء خواهد بود؛ زیرا ماهیت به اعتبار دوم همان صورت کمالی است که در مسیر حرکت اشتدادی و لبس بعد از لبس صورت‌ها حاصل آمده است. در نتیجه، صورت هر شیء که در حقیقت مانند فصل اخیر ماهیت، جامع جمیع کمالات شیء نیز هست، دارای تمام کمالات صورت‌های پیشین خود است. هنگامی که ماهیت را به اعتبار وحدت در نظر آوریم، ذکر اجناس و فصول بعید برای آن در حکم لوازم است؛ زیرا چنان که گفته شد ماهیت به این اعتبار، جزء ندارد، بلکه همان صورت بسیط است. نفس ناطقه انسانی هم که در حقیقت در حکم صورت برای انسان است، این چنین است و دارای کلیه کمالات صور پیشین خود، مانند نامی بودن، حساس بودن و ... به نحو اعلی و ابسط می‌باشد.^۲

اصل ششم- هم‌چنانکه تشخیص و وجود، دو مفهوم مساوق با هم بودند، وحدت و وجود نیز دو مفهوم مساوق با هم‌اند. همانطور که هر چه مرتبه وجود بالاتر رود بر شدت آن هم افزوده می‌شود، وحدت آن نیز شدیدتر می‌شود. این بدان معنا است که اگر در مراتب پایین وجود، شاهد آن هستیم که دو وجود به سبب تغایر، با هم جمع نمی‌شوند، اما

۱. در زمینه این دیدگاه نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۸۲-۳۰۹؛ لاهیجی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. در زمینه نکات اصل پنجم نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۶-۱۸۸؛ ۱۳۸۱، ص ۱۸-۱۹؛ ۱۳۵۴، ص ۳۸۲-۳۸۴.

۳۸۴؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۱-۲۶۲؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۵-۵۹۶؛ ۱۳۶۰، ص ۲۴۵-۲۴۶.

وحدت آنها در مراتب بالاتر محال نیست. عدم اجتماع دو ضدّ در موضوع واحد ناشی از وحدت جسمی موضوع آنها است که وحدتی ضعیف است. اگر چیزی دارای مرتبه وجودی قوی باشد، وحدتی متعالی تر خواهد داشت و می تواند موضوع امور متضاد واقع شود. از این رو، حکم وحدت شخصی در یک جوهر مجرد، با حکم وحدت در یک جوهر مادی متفاوت است. بر این اساس، یک شیء ممکن است گاهی متعلق به ماده باشد و گاهی به مجرد؛ در عین حال به وحدت شخصی او زیانی نرسد. به همین دلیل، نفس در عین وحدت، جامع جمیع قوا و مدرک تمام ادراکات است. وجود جوهری نفس ناطقه انسانی با وجود وحدت شخصی خود می تواند جامع تجرد، تجسم، سعادت، شقاوت و ... باشد. در لحظه ای با تصور امری قدسی در اعلی علین، و در لحظه ای دیگر با تصور امری شهوانی در اسفل سافلین باشد. مدرک جمیع ادراکات و فاعل جمیع افعال صادر از انسان، نفس ناطقه انسانی است که به سایر قوا و مراتب پایین تر نزول می کند و می تواند در آن واحد در مراتب مختلف باشد و این به خاطر سعه وجودی و بسط جوهری آن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۸-۱۹۰؛ ۱۳۵۴، ص ۳۸۶-۳۸۷).

اصل هفتم- هویت و تشخیص انسان و بدن او به نفس است. این همانی یک شخص تا زمانی که نفس او باقی است، ادامه خواهد داشت، حتی اگر ظواهر جسمانی او تغییر کند. اگر پرسیده شود که زید در جوانی همان است که بزرگ می شود و به سن پیری می رسد، پاسخ مثبت است و این به دلیل وحدت نفس زید در جوانی و پیری است. به همین ترتیب، این همانی بدن نیز تا هنگامی که نفسی به آن تعلق داشته باشد، محفوظ می ماند. در نتیجه، اگر صورت طبیعی بدن به صورت مثالی یا اخروی تبدیل شود تا هنگامی که یک نفس به آن تعلق داشته باشد باز همان بدن است. از این رو، میان بدن مادی عنصری در این دنیا با بدن مثالی فاقد ماده در عالم خواب، قبر و برزخ و نیز بدن اخروی در آخرت فرقی نیست؛ زیرا همگی توسط یک نفس تدبیر می شوند. به دیگر سخن، تا هنگامی که انسان دارای بدن طبیعی است، نفس اوست که اصل هویت و ذات، محل اجتماع ماهیت و حقیقت، منبع قوا و آلات تغذیه ای، ادراکی و حرکتی و مبدأ اندازه بدن و هر یک از اعضاست، و همین نفس است که کم کم این اعضای عنصری را در یک حرکت اتصالی به اعضای روحانی تبدیل می کند تا اینکه با جذبه الهی و تقدیر ربانی به بساطت عقلی - که

کمال عقلی آن است - واصل گردد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۰-۱۹۱؛ ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۹-۲۰؛ ۱۳۵۴، ص ۳۸۴-۳۸۶).

ملاصدرا در کتاب مبدأ و معاد شواهدی بر درستی این اصل ارائه کرده است:

الف) در روایات آمده است که هر کس در عالم خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ببیند خود حضرت را دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند در قالب آن حضرت نمایان شود. پیش می‌آید که در یک شب افراد متعددی آن حضرت را در عالم رؤیا می‌بینند. چگونه ممکن است همه آنها پیامبر را دیده باشند جز آن که بگوییم تشخیص انسان به نفس اوست و چون تمام این بدن‌ها که در عالم رؤیا دیده شده‌اند، توسط نفس حضرت تدبیر می‌شود، همه آنها خود حضرت پیامبر را دیده‌اند.

ب) آیه ۵۶ از سوره نساء^۱ بیان می‌کند که هر گاه پوست‌های کافران بسوزد، خداوند پوست‌های جدید جایگزین می‌کند تا عذاب را بچشند. این مطلب نشان می‌دهد که تغییر بدن، این‌همانی شخصیت را از بین نمی‌برد.

ج) ممکن است مؤمنی در دنیا چهره زیبایی نداشته باشد ولی در قیامت صورت بسیار زیبایی خواهد داشت. به عبارت دیگر، بدن او تغییر می‌کند، بدون این که در این‌همانی شخصیت او کاستی‌ای ایجاد شود (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۸۴-۳۸۵).

دلیل این که بدن با وضعیت خاص در هویت انسان نقشی ندارد، آن است که بدن در حکم ابزار نفس است و ابزار به اعتبار ابزار بودن با صاحب ابزار تعیین می‌یابد. به سخن دیگر، بدن به صورت ابهام در انسان اخذ شده است و نه به اعتبار ویژگی خاص و در نتیجه، تغییر در بدن به هویت انسان زیانی نمی‌زند (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۸۵).

اصل هشتم- قوه خیال یا همان جزء حیوانی انسان و به تعبیر بهتر نفس در مرتبه خیالی خود در بدن یا اعضای بدن یا در جهتی از جهات عالم ماده تحقق ندارد، بلکه جوهری است که هم در مقام ذات و هم در مقام فعل، مجرد از بدن مادی و قائم بالذات می‌باشد و در عالمی خارج از عالم ماده، در حد واسطه میان عالم ماده و عالم مجردات محض موجود

۱. «...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ...».

است و در نتیجه، با مرگ و نابودی این بدن، نابودی در آن راه نمی‌یابد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۱؛ ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۰؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۳؛ ۱۳۶۱، ص ۲۴۸؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۷-۵۹۸). روشن است که این تجرد، تجرد تام نیست، بلکه تجرد ناقص است؛ به گونه‌ای که نفس دارای تمثّل مقداری و البته بدون ماده عنصری است. از نظر ملاصدرا، به دلیل استغراق این قوه در بدن، سكرات مرگ و دشواری‌های آن توسط این قوه درک می‌شود و بعد از مرگ، خود را به شکل بدن جسمانی و دارای بُعد و شکل با همان هیئت بدن مادی دنیایی تصور می‌کند و بدنش را به عنوان مرده‌ای در گور در نظر می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص ۲۴۸). ملاصدرا در کتاب مفاتیح‌الغیب به آیه ۸۲ سوره نمل استشهاد می‌کند که می‌فرماید: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ...».

ملاصدرا چنین استشهاد می‌کند که منظور از «دابه»، نفس حیوانی فاجران است که دلالت دارد بر این که نفوس آنان با این شکل برانگیخته می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۹۷).

ملاصدرا این اصل را الهام خداوند بر خود دانسته (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۹۷) و می‌گوید این مطلب را با برهان‌های روشن و حجت‌های قاطع اثبات کرده است. ملاصدرا در فصل ششم از مباحث احوال عاقل، جلد سوم اسفار به تفصیل در این باره سخن گفته است. وی در آنجا بیان می‌کند که لازم است مدرک صورت‌های متخیل، مجرد باشد و چون قوه خیال، این ادراک را بر عهده دارد، باید مجرد باشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۴۷۵-۴۸۷).

اصل نهم- هر نوع صورت ادراکی، از جمله صور خیالی، قائم به نفس بوده و رابطه نفس با آنها رابطه صدوری است. هر صورتی که نزد موجود مجردی حاصل شود، معلوم آن مجرد است. پس نفس به دلیل تجرد، هر چه را در خود ایجاد کند، به آن علم نیز خواهد داشت. علم نفس به صور علمی، همان قدرت نفس به ایجاد آنها است. تا وقتی انسان در این جهان مادی زندگی می‌کند، احساسش غیر از تخیل او است اما با مرگ و قطع تعلق نفس از عالم ماده، قوای مختلف نفس یکی شده و تخیل همان احساس خواهد بود. این مطلب در رابطه ادراک و اراده نیز صادق است. این دو در دنیا جدا از یکدیگرند

اما در زندگی پس از مرگ، علم شخص با قدرت و اراده او یکی شده و فرد به محض خواستن یک شیء، هر لذتی را بدون هیچ درنگ زمانی به یاری قوه تخیل می‌یابد. خداوند متعال نفس انسان را بر مثال خویش آفریده است؛ به گونه‌ای که می‌تواند بدون مشارکت ماده، صور غایب از حواس را بیافریند. هر صورتی که بدون مشارکت ماده از فاعل صادر شود، حصولش نزد خود عین حصولش نزد فاعل او است. لازمه رابطه صادریت میان صورت‌های خیالی و نفس این نیست که صور در نفس حلول کرده باشند؛ همانگونه که موجودات این عالم، قائم به حضرت حق‌اند ولی حال در او نیستند. در چنین حالتی حصول اشیا نزد فاعل حتی از حصول آنها نزد ماده خودشان قوی‌تر است. نفس در ذات خود عالمی ویژه خود دارد که در آن تمام اشیا، به وجود نفس موجود و قائم به آن هستند. صور خیالی که نفس در آخرت می‌آفریند، نه تنها از لحاظ شدت وجودی کمتر از صورت‌های مادی نیستند، بلکه شدیدتر نیز خواهند بود؛ برای مثال، گاه افراد می‌پذیرند که آنچه در خواب دیده‌اند، یا در خواب بر آنها گذشته، از لحاظ شدت، با اوصاف مادی دنیایی به بیان در نمی‌آید و در نتیجه، اثر آتش در آنجا صدها هزار بار فراتر از آتش حسی این دنیایی است.^۱ ملاصدرا به عبارتی از ابن عربی نیز استناد می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۹۸؛ ۱۳۵۴، ص ۳۹۱). ابن عربی در جایی آورده است که هر انسانی با کمک وهم در قوه خیال خود چیزهایی را می‌آفریند که جز در خیال وجود ندارد (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۸۸). شاهد ملاصدرا در اینجا دو چیز است: نخست، این که قوه خیال خالق این صورتهاست؛ دوم، این که این صورته‌ها در جایی جز قوه خیال حضور ندارند.

اصل دهم- صورته‌های مقداری دو دسته‌اند: دسته‌ای که با مشارکت ماده پدید می‌آیند و دسته‌ای که بدون مشارکت ماده از سوی فاعل و حیثیت‌های ادراکی ایجاد می‌شوند. صور خیالی از دسته دوم‌اند. قائم بودن صورته‌های خیالی به نفس، سبب نمی‌شود که رابطه آنها را با نفس، رابطه حال و محل بدانیم. این صور در مغز یا در قوه خیال حلول ندارند.

۱. در خصوص این نکات نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ۱۳۸۱، ص ۲۰؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ ۱۳۵۴، ص ۳۹۰-۳۹۳؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۸-۶۰۰.

همچنین تحقق این صور در این عالم مادی نیست؛ زیرا اگر در عالم ماده حضور داشتند، از راه چشم قابل درک بودند. همچنین نباید پنداشت که این صور در عالم مثال - که عالمی غیر قائم به نفس است - تحقق دارند، بلکه این صور در وعایی مخصوص خود و البته در صقع نفس که خارج از عالم مادی هیولانی است، وجود دارند و رابطه آنها با نفس رابطه صدوری است؛ به گونه‌ای که حصول‌شان نزد فاعل آنها شدیدتر از حصول‌شان نزد قابل آنها است؛ برای مثال، می‌توان به وجود افلاک از ناحیه عقول اشاره کرد که صرف توجه ادراکی عقول برای تحقق آنها بس است و علم عقول به آنها عین قدرت عقول در تحقق بخشی به آنها می‌باشد. صورت‌های خیالی در این عالم، به خاطر پرداختن نفس به حس، اثر چندان شدیدی ندارند اما همین صور، با مرگ و انقطاع نفس از ماده و محسوسات، شدتی بالاتر از محسوسات خواهند یافت. به سخن دیگر، با این که وجود صورت‌های خیالی در دنیا ضعیف است ولی این شأن را دارد که پس از مرگ و قطع تعلق نفس از بدن، قوی‌تر از وجود صور مادی شود. درک انسان از عالم‌هایی که هنوز در وجود او به فعلیت نرسیده، از راه تخیل آن عالم است و از این رو، تصور می‌کند که عالم خیال صرفاً وجود ذهنی دارد. به همین دلیل بهشت مقربین و سابقین که همان عالم عقل است، نزد عوام که بیش‌تر حواس مادی بر آنها چیره است، ضعیف‌ترین عالم‌ها شمرده می‌شود که دارای کمترین جوهر و شدت وجود است. در هر حال چون تمام انسان‌ها در زندگی پس از مرگ، دست‌کم دارای قوه خیال هستند، می‌توانند بدون ماده، حیات جسمانی خود را به واسطه اجسامی که دارای ابعاد و هیئت‌های جسمانی هستند، ادامه دهند.^۱ گروهی صور خیالی را جلوه و رونوشتی از عالم مادی خارج می‌پندارند، در حالی که وجود صور خیالی نزد مدرک، هنگامی که نفس او از این عالم مادی جدا شود، قوی‌تر خواهد بود. در نتیجه، خداوند متعال این عالم را عالم غرور و زور نامیده است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۸۸-۳۹۰) و عالم مثال نوری و الهی به لحاظ تجوهر و وجود، برتر از عالم ماده است.

۱. در زمینه این نکات نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۲-۱۹۴؛ ۱۳۶۰، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ ۱۳۶۱، ص ۲۴۷-۲۴۸؛

۱۳۵۴، ص ۳۸۸-۳۹۰؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۶-۵۹۷.

اصل یازدهم- عوالم وجود با تمام کثرت و تعدد خود در سه عالم منحصر هستند. عالم ماده پایین‌ترین عالم و سپس عالم خیال است که وعای وجود صورت‌های ادراکی مجرد از ماده دارای بُعد است و در بالاترین مرتبه عالم، صورت‌های عقلی - یعنی عالم مجردات محض - قرار دارد. نفس انسان تنها موجودی است که می‌تواند با حفظ تشخیص خود در جهت استکمال در هر سه عالم حضور یابد. نفس به اعتبار هر یک از قوای خود در عالمی واقع شده است. به اعتبار ادراک کلیات در عالمی و رای عوالم، و به اعتبار ادراک محسوسات، در عالم ماده و جرمانیات قرار دارد که پایین‌ترین عوالم است و به اعتبار صور خیالی در عالمی میان این دو است (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۸۸-۳۹۰). سایر موجودات برای پیمودن مسیر کمال به سوی غایت قصوای خود - که همان حضرت حق است - نمی‌توانند با حفظ نوع خود راهی را بپیمایند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۴-۱۹۷). سه‌گانگی عوالم وجود با وحدت کل عالم وجود ناسازگار نیست؛ زیرا این سه عالم محیط بر یکدیگرند و رابطه طولی دارند. پایین‌ترین آنها عالم ماده است؛ زیرا همیشه در حال زوال و تغییر بوده و عالم تضاد و تراحم است. میانی‌ترین آنها عالم صور و مقادیر مجرد از ماده هیولانی، و بالاترین آنها عالم مجردات محض و مثل الهی است. دنیا، دار بی‌قراری و فنا است اما آن دو عالم دیگر باقی هستند و هیچ انقطاعی در آنها رخ نمی‌دهد. عالم میانی بهشت اهل سعادت و اصحاب یمین، و جهنم اشقیاء و اصحاب شمال است. عالم مجردات محض و مثل الهی، عالم قدس و بهشت سابقین و مقربین است (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۱-۲۲).

با کامل شدن اصول ذکر شده در کتاب اسفار، دیگر اصول را از سایر کتاب‌های ملاصدرا توضیح می‌دهیم.

اصل دوازدهم- ابصار به واسطه اختراع صورت شیء (که مضاهی شیء خارجی است) در نفس اتفاق می‌افتد. صورت مادی نمی‌تواند مدرک بالذات باشد، بلکه مدرک بالذات همان صورت قائم به نفس است. نفس تا وقتی در این عالم مادی است، ابصار، بلکه تمام احساسش غیر از تخیل او است اما هنگامی که نفس از عالم ماده رها می‌شود، به واسطه یکی شدن قوای نفس، هر چه را از راه خیال ببیند، گویا به یاری حس دیده است. پس در

آن عالم خواسته‌ها، علم و قدرت در شخص یکی می‌شوند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۰-۲۱).^۱

اصل سیزدهم- از میان تمام آفریده‌ها فقط انسان است که می‌تواند با حفظ تشخص خود در هر یک از عوالم سه‌گانه وجود یابد. پس انسان دارای سه حیات است: حیات اول، حیات مادی و طبیعی که مبدأ آن هنگام تولد است؛ دوم، حیات نفسانی؛ سوم، حیات عقلانی. این دو حیات در اثر تلطیف، اشتداد و حرکت در وجود برای نفس حاصل می‌شوند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۲-۲۳؛ ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۴-۱۹۵).^۲

اصل چهاردهم- مرگ طبیعی ناشی از استکمال نفس و استقلال آن در وجود است. نفس در حرکت جبلی به سوی عالمی دیگر است. هنگامی که تعلق نفس کم‌کم از این بدن بریده، و وجودش، وجود دیگری گردد، تعلق آن از این بدن به سوی بدن دیگری که حسب اخلاق و هیئت‌های نفسانی کسب می‌کند، برگردانده می‌شود. پس آنچه اولاً و بالذات برای نفس حاصل می‌شود، حیات دوم است که لازمه آن مرگ در حیات اول مادی است. بنابراین، مرگ طبیعی چیزی جز آغاز حیات مستقل نفس از بدن دنیوی نیست و رابطه مرگ نسبت به حیات مادی، رابطه کمال به نقص است. فرد انسانی در حال نوعی اشتداد و کمال وجودی با مرگ است که به سعید یا شقی بودن او ربطی ندارد. بسیاری از حیوانات به واسطه قوه خیال نیز به این اشتداد و کمال می‌رسند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۳-۲۵).

اصل پانزدهم- حقیقت ماده‌ای که در عالم حوادث و جسمانیات با آن روبه‌رو هستیم، چیزی جز قوه و استعداد نیست و منشأ آن هم، امکان استعدادی و ضعف در وجود است. بنابراین، تا وقتی در شیء، ضعف و فقری باشد این ماده همراه اوست. ملاصدرا نکته‌ای را

۱. در واقع ملاصدرا آنچه را در کتاب‌هایی مثل اسفار در یک اصل آورده در کتاب زادالمسافر به دو اصل جدا کرده و به عنوان اصل‌های هشتم و نهم آورده است. به همین دلیل عبارت‌های این اصل در کتاب‌هایی همچون اسفار نیز تکرار شده است. برای نمونه نک: ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۲.

۲. هم‌چنان که گفته شد این اصل به صورت ضمنی و نه تصریحی در درون اصل پنجم کتاب المبدأ و المعاد نیز آمده است.

به رواقیان^۱ نسبت می‌دهد و می‌گوید عقول در مذهب رواقیان دوگونه‌اند: گونه‌ای که همیشه متوجه حضرت حق بوده و نظری به خود نداشته است و در نتیجه، فعل‌شان هم جسمانی نیست و گونه‌ای که به خود توجه کرده و از آنها فعل جسمانی سر می‌زند. آنگاه این مطلب را به نفوس سرایت داده و می‌گوید نفوس نیز دو گونه‌اند: آنهایی که به بدن‌های کائن و استحاله‌پذیر تعلق دارند و از آنها تأثیر می‌پذیرند و آنها که تعلق به این بدن‌ها ندارند، بلکه بدن‌ها بدون مشارکت ماده از آنها نشأت می‌گیرند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ ۱۳۵۴، ص ۳۹۳-۳۹۵).

اصل شانزدهم- ملکات، تصورات و اخلاق در آدمی آثار خارجی و بدنی دارند. ملاصدرا به نمونه‌هایی مثل سرخی صورت در هنگام شرم و خشم اشاره می‌کند. قدرتی که در این عالم فقط نزد اصحاب کرامت موجود است و با آن در عالم طبیعت و اجسام اثر می‌گذارند، در آخرت نزد همگان موجود است؛ با این تفاوت که صالحان با توجه به صفای طینتی که دارند، با آن برای خود حور و قصور می‌آفرینند و اشقیا به خاطر طینت پست، سیاه، اخلاق زشت و صفات بدشان نار و جهنم می‌سازند، و همه اینها در همان عالم خیال است. همانگونه که اخلاط فاسد در بدن سبب ایجاد حرارت و تب می‌شود، در انسان هم گناهان و ملکات سیئه سبب پدید آمدن جهنم و عذاب توسط قوه خیال می‌شود. آنچه علت ایجاد صورت آتش یا صورت‌های نورانی است، اخلاق، صفات و ملکات اخلاقی حسنه یا سیئه است (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۲۶۴؛ ۱۳۶۱، ص ۲۴۹؛ ۱۳۵۴، ص ۳۹۲؛ ۱۳۶۳، ص ۵۹۸).

اصول مورد نیاز ملاصدرا در تصویر معاد جسمانی

با توجه به مبانی فلسفی ملاصدرا و اصولی که او در کتاب‌های مختلف‌اش در تصویر معاد جسمانی ارائه کرده، به نظر می‌رسد برای دسته‌بندی می‌توان از چند دسته اصل سخن گفت که برخی از آنها، به‌ویژه اصول خداشناختی مفروض گرفته شده است:

۱. با توجه به کتاب المبدأ و المعاد معلوم می‌شود که مقصود ملاصدرا اشراقیان است. نک: ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۳۹۳-۳۹۴.

۱. اصول وجودشناختی: مهم‌ترین این اصول عبارت‌اند از: اصالت وجود، بساطت وجود، ثابت یا متغیر بودن وجود، حرکت اشتدادی وجودهای متغیر، وابستگی حقیقت هر موجود به مرتبه اخیر وجودی، تحقق سه عالم، سنخیت علت و معلول، مساوقت بهشت با لذت انسان و مساوقت جهنم با رنج انسان.

۲. اصول انسان‌شناختی: این اصول پیاده‌سازی بیش‌تر اصل‌های وجودشناختی درباره انسان است. بنابراین اصل‌های زیر مطرح است: انسان وجود است، انسان واحد است (اتحادی بودن رابطه ماده و صورت در تعبیر ماهوی)، وجود انسان متغیر است، انسان حرکت اشتدادی دارد، حقیقت انسان مرتبه اخیر وجودی اوست که با تعبیر ماهوی، آن را نفس می‌نامیم، انسان قدرت حضور در سه عالم را داراست، میان صورت‌های ادراکی ابداع شده توسط نفس و وجود نفس، سنخیت وجود دارد.

در کنار این اصول که پیاده‌سازی اصول وجودشناختی درباره انسان است، چند اصل انسان‌شناختی دیگر نیز داریم که عبارت‌اند از: ادراک انسان از راه ابداع صورت‌های ادراکی توسط نفس است، ملکات اخلاقی در نحوه اشتداد وجود انسان دخالت دارند، اشتداد صورت‌های ادراکی به اشتداد انسان بستگی دارد، اشتداد صورت‌های ادراکی می‌تواند به حدی برسد که دارای آثار عینی قوی باشد، ملکات فاضله سبب اشتداد نفس در مسیری می‌شود که صورت‌های شادی‌آفرین، و ملکات رذیله سبب اشتداد نفس در مسیری می‌شود که صورت‌های رنج‌آور ابداع کند.

۳. اصول خداشناختی: آفرینش انسان مطابق طرح و نقشه الهی است که ویژگی‌های پیش‌گفته در او تحقق دارد. عدالت خداوند مقتضی بخشیدن لذت به صاحبان ملکات فاضله و حصول رنج برای صاحبان ملکات رذیله است.

باید توجه داشت که ملاصدرا قائل به اصالت وجود است. شاید در این نگاه بتوانیم مسیر معرفتی مورد نیاز او را در جهت تصویر معاد این گونه ترسیم کنیم. این مسیر نظامی منطقی از اصول گوناگون ملاصدرا را در نگاه وجودمحور به دست می‌دهد. روشن است که در نگاه ماهیت‌محور می‌توان به گونه‌ای دیگر سخن گفت که در آن تعبیرهایی مانند بدن، نفس، تغییر انواع و ... محور باشد.

۱. وجود اصیل است و ماهیت از آن انتزاع می‌شود.
۲. وجود حقیقتی واحد است.^۱
۳. وجود حقیقتی بسیط است.
۴. وجود به ثابت و متغیر تقسیم می‌شود.
۵. وجودهای متغیر حرکت اشتدادی دارند: اصیل بودن وجود نشان می‌دهد که در عالم خارج وجود تحقق دارد و ماهیت اعتباری است. پس هر حکمی اولاً و بالذات برای وجود است. واحد و بسیط بودن وجود هم نشان می‌دهد که وجودهای متغیر حرکت اشتدادی دارند و نه تغییر از نوع کون و فساد یا تغییر در اعراض. تعبیر کون، فساد و حرکت در اعراض تعبیرهای ماهوی هستند، نه وجودی.
۶. با توجه به گزاره‌های پیشین، انسان وجودی بسیط و متغیر است که مراحل را در تغییرهای اشتدادی می‌پیماید؛ مراحل که در تعبیر ماهوی، ماده، ماده- نفس و نفس خوانده می‌شود. در این تعبیرها، ماده از مراتب پایین وجود انسان، ماده- نفس از مراحل متوسط وجود انسان، و نفس از مراتب بالاتر وجود انسان انتزاع می‌شود.
۷. حقیقت هر وجود متغیر با توجه به مرتبه اخیری که به آن رسیده فهم می‌شود.
۸. با توجه به گزاره هفتم، حقیقت وجود انسان را مراحل بالاتر وجود او - یعنی مرتبه‌ای که نفس از آن انتزاع می‌شود - تشکیل می‌دهد.
۹. انسان در مرحله‌ای از بدن مادی بی‌نیاز می‌گردد و آن هنگامی است که نفس - یعنی مرتبه بالاتر وجود او - به درجه‌ای برسد که تجرد خیالی از آن قابل انتزاع باشد.
۱۰. عوالم وجود سه عالم حس، خیال و عقل است. عالم حس، عالم وجودهایی است که مرتبه مادی، عالم خیال، عالم وجودهایی است که مرتبه تجرد خیالی و عالم

۱. برای توضیحات بیش‌تر درباره وحدت وجود نک: سوزنجی، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴.

- عقل، عالم وجودهایی است که مرتبه تجرد عقلی از آنها انتزاع می‌گردد.
۱۱. وجود انسان به عنوان وجودی متغیر به گونه‌ای است که در هر سه عالم امکان حضور دارد. آغاز پیدایی او در عالم حس، مرگ او، زمان حضور در عالم خیال و در موارد اندکی نیز امکان حضور او در عالم عقل محقق است. این مسیر از راه حرکت اشتدادی وجود انسان به دست می‌آید.
۱۲. ادراک انسان از راه اختراع صور ادراکی است و نه وارد کردن آنها از اشیای خارجی به عرصه ذهن.
۱۳. شدت وجودی صورتهای ادراکی، به مرحله وجودی انسان بستگی دارد. در ادراک حسی، صورتهای ادراکی ضعیف‌ترند و هنگامی که انسان به مرتبه عقلی می‌رسد، صورتهای ادراکی بسیار قوی‌تری ایجاد می‌کند. صورتهای خیالی که وجود انسان در مرتبه تجرد خیالی ایجاد می‌کند در میان دو مرتبه پیش‌گفته قرار دارد.
۱۴. توجه به مرتبه‌ای پایین‌تر سبب ادراک ضعیف‌تر مراتب بالاتر می‌شود؛ یعنی ادراک ضعیف‌تر به معنای ضعف در عالم واقع نیست. پس صورتهای خیالی که در دنیا ضعیف‌تر از صورتهای حسی به نظر می‌آیند، در واقع قوی‌ترند. این قوت با مرگ که زمان بی‌نیازی از عالم حس است، درک می‌شود.
۱۵. ملکات اخلاقی برآمده از تکرار افعال درست و نادرست اخلاقی، در اشتداد وجود انسان و نحوه فعلیت‌های بالاتر نقش دارند.
۱۶. میان علت و معلول سنخیت وجود دارد و در نتیجه، میان وجود انسان در مرحله تجرد خیالی با صورتهایی که می‌آفریند، سنخیت وجود دارد.
۱۷. با توجه به گزاره پانزدهم و شانزدهم، افراد دارای ملکات فاضله، صورتهای متناسب با این ملکات، و افراد دارای ملکات سیئه، صورتهای متناسب با این ملکات برای خود می‌آفرینند که سرانجام یکی سعادت و خوش‌بختی و سرانجام دیگری عذاب و شقاوت است.

۱۸. بهشت همان لذت و جهنم همان رنج است. بهشت، سعادت انسان و جهنم، شقاوت او است.

البته می‌توان این اصول را تفصیل داد ولی در هر حال باید توجه داشت که ما در تصویر زندگی پس از مرگ در فلسفه ملاصدرا، با دو زبان وجودمحور و ماهیت‌محور روبه‌رو هستیم و لازم است که به این تمایز توجه داشته باشیم تا دریافت ژرف‌تری از دیدگاه ملاصدرا به دست آوریم.

نتیجه

برآیند مباحث مطرح شده این است که ملاصدرا با تکیه بر چشم‌اندازی وجودی به عالم و اصولی که همه زاینده این دیدگاه‌اند و با ترک نگاه ماهیت‌محورِ نفس - بدن که نزد متکلمان و فیلسوفان پیش از او رایج بوده است، با استفاده از اصالت، وحدت، بساطت، اشتدادی بودن حرکت و مشخص بودن حقیقت وجود، نگاه رایج نسبت به واژگانی همچون بدن، نفس، حیات، تشخص و در پی آنها معاد را دگرگون ساخته و با تصور وجودی که از این مفاهیم به دست داده، تصویری نو از معاد ارائه کرده است. با وجود این، او در طرح پاره‌ای اصول از زبان ماهیت‌محور نیز بهره برده است. راز این استفاده به عادت و عرف در به کارگیری و فهم زبان ماهیت‌محور باز می‌گردد. بر این اساس، می‌توان گفت که استفاده از زبان ماهیت‌محور توسط ملاصدرا جنبه تعلیمی داشته است، وگرنه نگاه او نگاهی وجودی است که البته چارچوب زبانی خاص خود را نیز داراست. شاید سرّ افزایش و کاهش اصول او در تقریر معاد جسمانی، در عواملی مانند مختصر یا مفصل بودن کتاب‌های او، توجه به جنبه‌های تعلیمی، آمیختن اصول در برخی کتاب‌ها و کاستن ظاهری اصول در عین عدم کاهش واقعی آنها ریشه داشته باشد. با وجود این، مهم‌ترین درسی که از بررسی اصول ملاصدرا در کتاب‌های گوناگون او درباره معاد می‌آموزیم، دقت بیش‌تر در زمینه تقریر دیدگاه‌های وی با نگاه وجودی و دوری از نگاه ماهیت‌محور است. دوگانگی انسان در نگاه ماهیت‌محور به وحدت‌انگاری وجودی در نگاه وجود‌محور بدل می‌شود و انسان در گذری وجودی، مراحل مختلف را می‌پیماید تا برای حضور در پیشگاه الهی آماده گردد.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۷۰)، *فصوص الحکم*، چاپ دوم، تهران: انتشارات الزهراء.
۲. اکبری، رضا (۱۳۸۲)، *جاودانگی*، قم: بوستان کتاب.
۳. _____ (۱۳۸۸)، *تصویر زندگی پس از مرگ در فلسفه ابن سینا*، فلسفه و کلام اسلامی (مقالات و بررسی‌های سابق)، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، سال ۴۲، شماره ۱، ص ۱۱-۲۷.
۴. سوزنجی، حسین (۱۳۸۳)، *وحدت وجود در حکمت متعالیه: بررسی تاریخی و معنا شناختی*، نامه حکمت، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۳۳-۱۶۶.
۵. _____ (۱۳۸۴)، *امکان وحدت شخصی وجود در حکمت متعالیه*، نامه حکمت، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، سال سوم، شماره ۲، ص ۶۷-۸۷.
۶. لاهیجی، فیاض (بی تا)، *شوارق الالهام*، اصفهان: انتشارات مهدوی.
۷. ملاصدرای شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴)، *المبدأ و المعاد*، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
۸. _____ (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
۹. _____ (۱۳۶۱)، *العرشیه*، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: انتشارات مولی.
۱۰. _____ (۱۳۶۳)، *مفاتیح‌الغیب*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی.
۱۱. _____ (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۲. _____ (۱۳۸۱)، *زادالمسافر*، با شرح سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ سوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.